



۲۰۲۴/۲/۱۲



کانديد اکادميسين سيستاني

قوميت يعقوب ليث سيستاني

تاريخ سيستان داستان جذابي از عدالت خواهی يعقوب ليث را روايت می کند که هم دلچسپ است و هم



کم نظير و مينويسد: روزی يعقوب در خضراء (چمن) قصر خود برای بار عام نشسته بود، «مردی بدید به سر گوی سينک نشسته و سر به زانوی اندوه نهاده، اندر وقت حاجبی بفرستاد که آن مرد را پيش من آر، بياورد گفت: حال بر گوی ، گفت اگر ملک فرمايد تا خالی کند، فرمود تا مردمان برفتند. گفت: ای ملک حال من صعب تر از آن است که پر توأم گفت. سرهنگی از آن ملک هر شب يا هر دو شب پر دختر من فرود آيد از بام بی خواست من و از دختر، و ناجوانمردی همی کند و مرا با او طاقت نيست. گفت لاحول ولا قوة الا بالله چرا مرا نگفتی؟ برو به خانه شو، چون او بيايد اینجا بيا به پای خضراء مردی با سپر و شمشير بينی باتو بيايد و انصاف تو بستاند، چنانکه

خدای فرمودست ناحفاظان را. مرد برفت آن شب نيآمد ديگر شب آمد، مردی با سپر و شمشير آجا بود با او برفت و به سرای او شد بکوی عبدالله حفص بدر پارس و آن سرهنگ اندر سرای آن مرد بود، یکی شمشير برتارکش بزد و بدونيم کرد و گفت چراغی بيفروز چون بفروخت [گفت]: آيم ده، آب بخورد. گفت نان آور، نان آورد، بخورد. پدر نگاه کرد يعقوب بود خود به نفس خود. پس مرد را گفت: بالله العظیم که تابا من اين سخن بگفتی نان و آب نخوردم و با خدای تعالی نذر کرده بودم که هيچ نخورم تا دل تو از اين شغل فارغ کنم.» (تاريخ سيستان چاپ بهار، ص ۲۶۶-۲۶۵)

من اين مطلب را در فيسبوک گذاشتم. عده ای از خوانندگان از من درباره قوميت يعقوب ليث پرسيدند. بايد بعرض برسانم که قبل از هرچيز يعقوب ليث یک عيار و یک جوانمرد بود و بقول خواجه نظام الملک وزير ملکشاه سلجوقی يعقوب قبل از مرگ خود گفته بود: «من اين پادشاهی و گنج و خواسته از سر عياری و شيرمردی بدست آورده ام، نه از ميراث پدر یافته ام و نه از تو (خليفة) دارم...» (سياست نامه، از پیام يعقوب ليث به خليفه بغداد)

د پايو شميره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په ځير و لولئ

در گروهی که بنام عیاران نامیده میشدند، مساله قومیت مطرح نبود بلکه چیزی که یک شخص را برتر و شایسته نام عیار مینمود صفاتی از قبیل ، دلاوری، صداقت، نمک شناسی، رازداری، مهمان نوازی، فداکاری، دستگیری از مظلومان، تحمل در برابر شکنجه و سختی ها، استقامت در رفاقت و دوستی ، پابندی به عهد و پیمان و سوگند ، شبگردی، چستی و چالاکی ، کمندانازی ، نقب زنی ، مهارت در نجات رفیق زندانی ، زدن بر کاروانها به تنهائی و گرفتن باج از آن و یا بدرقه کاروانها از راه های ناشناخته و کوتاه تر و نظایر این اعمال بود . این صفات از جمله عالی ترین مشخصه های اخلاقی یک عیار به شمار میرفت و جامعه به آن ارج و حرمت زیاد میگذاشت. تجمع این صفات اخلاقی در وجود یک انسان، ارزشی پدید می آورد که بجای اظهار همه اینها ، با یک کلمه ادا میشود. این کلمه جامع کلمه «عیار» (جوانمرد) و با اصطلاح کابلیها "کاکه" بود که تمام صفات فوق را در خود جمع داشت. بر مبنای همین خصوصیات فرد به عضویت در گروه عیاران پذیرفته میشد و پذیرش هم در حضور سرکرده عیاران که بنام استاد یا «پیر» یا «پدر عهد» نامیده میشد، با گفتن سوگندی با این عبارت: «**سوگند به یزدان دادار کردگار و به نور و نار و مهر و به نان و نمک و نصیحت جوانمردان، که غدر نکند و خیانت نیندیشد.**» (سمک عیار، ج ۱ ص ۳۰۷، ج ۲ ص ۱۵)

پس از این سوگند دستمالی بر گردن عیار می بستند و آب و نمکی به او میخوراندند و از آنروز بיעد مکلف بود طبق آیین عیاری عمل کند. در طی کردن این مراحل مساله قومیت نقشی نداشت، و در کتب و متونی که از عیاران بحث رانده شده نامی از قومیت هیچ یک از عیاران نیامده است پس مشکل است که در باره قومیت یعقوب لیث حکمی صادر کرد.

گردیزی گفته است که یعقوب شغل رویگری داشت و «سبب رشد او آن شد که بدان چه یافتی و داشتی جوانمرد بودی و با مردان خوردی و نیز با آن هوشیار بود و مردانه، و بهر شغلی که بیفتادی از میان هم شغلان پیشرو او بودی.» (زین الاخبار گردیزی، ص ۶-۷)
روح سرکش یعقوب با شغلش نمیخواند و چون دارای خیالات بلندی بود، از پای کوره رویگری برخاست و در حلقه عیاران و جوانمردان درآمد. بدین طریق یعقوب از رویگری به عیاری شد و از آنجا به به راهداری و بدرقه کاروانها و سپس سرهنگی یافت و خیل (گله اسب و سواران) یافت. (زین الاخبار، همانجا) و باشرکت در هنگامه ها و فعالیت های سیاسی- اجتماعی عیاران از مراحل دشواری عبور نمود و در پرتو هوش و دلیری و برتری بر همقطاران خود موفق گردید تا بر سریر پادشاهی بنشیند.

پس از آنکه یعقوب لیث به پادشاهی رسید، شجره ای برای او درست کردند و او را به شاهان کیانی سی قرن قبل کیقباد و کیخسرو وصل کردند (تاریخ سیستان، ص ۲۰۷-۲۰۸). و اما در سیستان پس از آنکه قوم سکایی در قرن دوم قبل از میلاد بر این سرزمین غلبه حاصل کرد نام سیستان که در عصر مدنیت اوستا زرنگ و زرنگا بود جای خود را به ساکستان (جایگاه ساک ها) وا گذاشت . اعراب آنرا سجستان نامیدند و بمرور به سیستان متحول شد.

اعراب منسوب به سجستان را سجزی می‌گفتند. سجزی همان سگری و ساگری است که از عهد قبل از میلاد تا زمان سلطان محمود غزنوی در سیستان در اکثریت و اغلب در قدرت بوده اند. در تاریخ سیستان فقط یک بار اشاره ای به عیاران سگری شده که در زرنج دست به حمایت از یعقوب لیث و مخالفت با صالح بستی زده اند و برای حمایت خود از یعقوب لیث به درازة غنجره زرنج (مرکز عیاران سیستان) تجمع کرده خیمه ها برپا داشتند: « و خلاف آوردند و هر چه مردم سگری بود برنشستند و به در غنجره فرود آمدند و لشکرگاه زدند.» (تاریخ سیستان ص ۱۹۸)

بوسورت محقق انگلیس مینویسد که «سگریان پابرهنه و بی چیز، در سایه رهبری یعقوب و عمرو بن لیث خلفای عباسی را گرفتار تنگنا و ناگزیر به دادن باج کردند و طاهریان اشرافی را از ولایتداری خراسان برداشتند. بر سراسر جنوب ایران تا اهواز و اصفهان استیلا یافتند و بلند پروازی های آنان تابانجا رسید که بر آن شدند تا حاکمیت خود را در آن سوی آمودریا و سرزمین ماوراءالنهر نیز گسترش دهند.» (بوسورت، تاریخ سیستان، ص ۲۵۲)

باز در تاریخ سیستان روایتی است که رئیس دیوان رسایل یعقوب لیث محمد بن وصیف نخستین شاعر زبان فارسی سگری بوده است و این احتمال را تقویت میکند که یعقوب لیث هم باید سگری بوده باشد تا محرم ترین کارهای خود را به یکی از لایق ترین عیاران سگری بسپارد و او را بحیث رییس دارالانشاه خود برگزیند.

باری من از محقق و نویسنده سیستانی جواد محمدی خمک سکایی مولف کتاب «واژه گان زبان سکایی» مقیم مشهد ایران درباره قومیت یعقوب لیث پرسیدم بجواب من گفت: به عقیده من یعقوب لیث در قومیت خود سکایی = سگری بوده است.

اقوام سکایی یا ساکی در هلمند و قندهار بنام ساگری شناخته میشوند و زبان شان پشتو و شغل شان گله داری است. در قرن هفدهم وقتی نعمت الله هروی کتاب مخزن افغانی را مینوشت قوم ساگری را با اسحاق پیغمبر اسرایلی پیوند داد و آنها را بصورت اسحاق زابی ثبت کتاب خود نمود که تا کنون این مغلطه ادامه دارد.

اما باید گفت که قبل از ورود اقوام سکایی در سیستان زبان مردم سیستان زبان پهلوی پارتی (یا پهلوی اشکانی) بوده است به همین خاطر برخی از مستشرقین معتقد اند که زرتشت «پشت ها» ی اوستا را بزبان مردم سیستان برشته تحریر در آورده و سیستان را بهترین محل تبلیغ و تبشیر آئین خویش تشخیص کرده بود. (گریستن سن، کیانیان ترجمه رشید یاسمی، ص ۴-۵) در یشتها راجع به سیستان بیش از هر جای دیگر آریانا سخن بیشتر است. شاید به همین دلیل بوده است که آئین زرتشتی بیش از جای دیگری از افغانستان در سیستان تقدیس و حمایت شده و عمر بیشتر یافته است.

بومیان سبستان امروز بزبانی تکلم میکنند که بنام زبان زاولی یا زابلی شناخته میشود: دری مخلوط با کلمات 'اوستائی یا پارتی اشکانی را به لهجه خاصی صحبت میکنند که فهمیدن آن بر ای کسانی که سیستانی نباشند مشکل است. علی سیستانی گرداننده وبسایت نیزارکه بیشتر با لهجه زابلی شعر میگوید، باری برای من گفت که او در خواندن متون اوستائی و فهمیدن زبان اوستائی از برکت زبان زابلی هیچ مشکلی ندارد.

بدون تردید یعقوب لیث به همین زبان زاوی صحبت کرده است و زبان سکایی(پشتو) مثل هزاران پشتونی که امروز زبان پشتو را در محیط جدید پرورش خود فراموش کرده و بزبان دری سخن گفته و شعر سروده اند ، یعقوب هم زبان سکایی را فراموش کرده و زبان دری فارسی را از محیط ماحول خودفرا گرفته بود.

یعقوب لیث پس از آنکه هرات را فتح نمود(۲۵۳هجری)، شعراء او را به زبان عربی مدح گفتند. یعقوب که معنی اشعار عربی را نمی فهمید روبه رئیس دیوان رسایل خود ،محمد بن وصیف سکزی کرد و گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟»

از آن روز به بعد محمدابن وصیف سکزی ، رئیس دارالانشاء یعقوب نخستین کسی بود که بزبان فارسی دری شعر سرود و طبعاً فرامین و دساتیر یعقوب را به زبان وادب فارسی مینوشت و به حکام و فرمانداران خود صادر میکرد. در تاریخ سیستان نخستین شعر پارسی از محمدبن وصیف سکزی چنین آمده است:

ای امیریکه امیران جهان خاصه و عام	بنده و چاکر و مولای وسگبند و غلام
ازلی حظی در لوح که ملکی بدهید	به ابی یوسف یعقوب بن لیث همام
بلکان آمد زنبیل ولتی خورد بلنگ	لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام
لمن الملک بخواندی تو امیرا بیقین	با قلیل الفئه کت داد برآن لشکر کام
عمر عمارترا خواست و زو گشت بری	تیغ تو کرد میانجی به میان دد و دام

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی

در " آکار" تن او سر او باب « طعام»

(تاریخ سیستان، ص ۲۱۱، در آکار و باب طعام نام های دو دروازه شهر زرنج بودند)

در هر حال یعقوب با برسمیت شناختن زبان دری و لغو زبان عربی یک کار فوق العاده برای رونق زبان بومی مردمان سیستان و افغانستان و ایران و ماورالنهر انجام داد که بالنتیجه امروز در این زبان هزاران کتاب سودمند شعر و داستان و تاریخ، و طب و نجوم و فزیک و شیمی به این زبان نوشته یا ترجمه شده است. به این خاطر باید از یعقوب لیث نه تنها به حیث شخصیت ملی و احیاکننده مفاخر ملی قدردانی کنیم بلکه بحیث احیاگر زبان دری که یک وجه تسمیه آن زبان درباری است نیز سپاسگزار باشیم و یادش را گرامی بداریم. پایان ۲۰۲۴/۲/۸

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ